



نقش نخبگان و روشنفکران در آفرینش بنیان‌های نوگرایی سیاسی در جامعه کردی اقلیم کردستان عراق

ادریس حمه فرج، قدرت احمدیان، رحمان حریری^۳

۳۴

چکیده

مدرنیزاسیون سیاسی به‌منزله فرایندی ساختاری-گفتمانی، ناظر بر گذار جوامع از نظم‌های پیشامدرن، قبیله‌ای و اقتدارمحور به سوی الگوهای نهادمند، عقلانی، مردم سالار و پاسخگو است. جامعه کردی اقلیم کردستان عراق، از اوایل قرن بیستم و هم‌زمان با فروپاشی امپراتوری عثمانی و شکل‌گیری دولت-ملت عراق، در معرض دینامیسمی دوگانه قرار گرفته است: از یک‌سو فشارهای ژئوپلیتیکی، مداخلات دولت مرکزی و استمرار ساختارهای سنتی قدرت، و از سوی دیگر کنش‌های فکری، فرهنگی و سیاسی نخبگان نوگرا. با وجود تلاش‌های مستمر برای بازتعریف مناسبات قدرت و نهادسازی مدرن، فرایند نوسازی سیاسی به‌واسطه تداوم نفوذ مناسبات قبیله‌ای و مذهبی، رقابت‌های درون‌نخبگانی، انحصار حزبی قدرت و گفتمان‌های ایدئولوژیک متعارض، با محدودیت‌های نهادی قابل توجهی مواجه بوده است. این پژوهش با تمرکز بر نسبت میان نخبگان و روشنفکران کرد به‌منابه کنشگران گفتمانی مدرنیزاسیون سیاسی، می‌کوشد نشان دهد تعامل و تقابل میان نخبگان سنتی و جریان‌های فکری نوگرا چگونه بر عمق، شتاب و جهت‌گیری گذار دموکراتیک اثر گذاشته است. یافته‌ها، مبتنی بر رویکرد توصیفی-تحلیلی و چارچوب تاریخی-مبنا، نشان می‌دهد نخبگان فرهنگی از طریق تولید دانش انتقادی، بازتعریف هویت جمعی و ترویج مفاهیمی چون شهروندی، حقوق بشر و مشارکت سیاسی، نقشی محوری در تکوین بنیان‌های نوگرایی سیاسی ایفا کرده‌اند؛ هرچند میزان اثرگذاری آنان همواره تابع توازن قوا با ساختارهای سنتی قدرت بوده است.

کلیدواژه‌ها: نخبگان، روشنفکران، مدرنیزاسیون سیاسی، گفتمان قدرت، اقلیم کردستان عراق.

دوره ۹، شماره ۳، پیاپی ۳۴

پاییز ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۷/۱۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۹/۲۶

صص: ۱۰۳-۷۳

شابا چاپ: ۲۵۸۸-۴۵۶۵

الکترونیکی: ۲۷۱۷-۰۳۸۱



۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۲. دانشیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)

gahmadian@razi.ac.ir

۳. استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران

۱- مقدمه

تحولات جوامع معاصر، به ویژه در بسترهای پسااستعماری و چندقومیتی، همواره با نقش‌آفرینی الیت‌ها و روشنفکران به‌عنوان عاملان اصلی تغییر همراه بوده است. در جامعه کُردی اقلیم کردستان، این روند تاریخی از دهه‌های میانی سده بیستم و همزمان با شکل‌گیری جنبش‌های ملی‌گرایانه کُردی آغاز شد. در این دوره، روشنفکران نخستین با تکیه بر گفتمان حقوق ملی و هویت جمعی، پایه‌های مقاومت در برابر حکومت مرکزی عراق را بنیان نهادند. پس از تحولات ۱۹۹۱ و تشکیل دولت خودمختار، شاهد ظهور نسل جدیدی از نخبگان سیاسی و فرهنگی بودیم که با ترکیبی از سنت و مدرنیته، به بازتعریف ساختار قدرت پرداختند. این گروه‌ها، از یک سو با بهره‌گیری از شبکه‌های قبیله‌ای و مذهبی به مشروعیت بخشیدن به نهادهای نوین همت گماشتند و از سوی دیگر، روشنفکران دانشگاهی و رسانه‌ای با واردکردن مفاهیمی مانند دموکراسی، حقوق بشر و سکولاریسم به عرصه عمومی، بسترهای نوسازی سیاسی را فراهم کردند. بررسی نقش این گروه‌ها از آن جهت حیاتی است که گذار جامعه کُردی از ساختارهای پیشامدرن به نهادهای دموکراتیک، بدون تحلیل تعامل پیچیده میان نخبگان سنتی و مدرن، ناتمام خواهد ماند. این تعاملات نه تنها تعیین‌کننده موفقیت پروژه‌های نوسازی بوده، بلکه تنش‌های ناشی از آن، مانند تقابل گفتمان قبیله‌گرایی با حقوق شهروندی نیز چالش‌های پیش‌روی ثبات سیاسی در اقلیم کردستان را نمایان ساخته است. بنابراین، واکاوی این فرایند تاریخی-اجتماعی، کلیدی برای درک الگوهای نوگرایی در جوامعی با ساختارهای چندلایه و متکثر است.

فرضیه این پژوهش این است که نخبگان سنتی و مدرن کُرد، از طریق تعامل یا تقابل با یکدیگر، نقش مهمی در گذار از ساختارهای قبیله‌ای به نهادهای دموکراتیک در اقلیم کردستان ایفا کرده‌اند و روشنفکران کُرد با بهره‌گیری از سازوکارهای فرهنگی، آموزشی و رسانه‌ای، گفتمان‌های نوین سیاسی همچون قانون‌مداری، مشارکت سیاسی و حقوق بشر را در جامعه نهادینه کرده‌اند. هدف اصلی این پژوهش، تحلیل نقش تاریخی و جامعه‌شناختی نخبگان و روشنفکران کُرد در شکل‌دهی به بنیان‌های نوگرایی سیاسی در اقلیم کردستان با تمرکز بر دو سوال محوری است: نخست، نخبگان سنتی و مدرن چگونه در فرایند گذار از ساختارهای قبیله‌ای به نهادهای دموکراتیک تعامل یا تقابل کرده‌اند؟ و دوم، روشنفکران با چه سازوکارهایی گفتمان‌های نوینی مانند قانون‌مداری، مشارکت

سیاسی و حقوق بشر را در این جامعه نهادینه ساخته‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها، از روش تحقیق کیفی با رویکرد تاریخی-توصیفی و تحلیل گفتمان استفاده شده است. این پژوهش در پی آن است تا با ترکیب نظریه‌های نوسازی و نخبگان رقیب، درکی جامع از پویایی‌های تغییر در جوامع چندلایه مانند اقلیم کردستان عراق ارائه دهد.

۲. پیشینه تحقیق

الشیخ در پژوهشی با عنوان "نخبگان سیاسی و مدیریت تنوع اجتماعی در عراق پس از سال ۲۰۰۳" به مطالعه‌ی نخبگان سیاسی و چالش‌های ساختاری در عراق پرداخته است. به عقیده این نویسنده، مدیریت تنوع اجتماعی توسط نخبگان سیاسی عراق پس از تغییر نظام سیاسی در سال ۲۰۰۳، رابطه‌ای بوده است بین اجزای جامعه به عنوان گروه‌های فئودالی و نخبگان سیاسی که مسئولیت قدرت را بر عهده گرفته‌اند، بدون آنکه نماینده اکثریت این تنوع باشند. به عبارت دیگر، هر نخبه‌ای که به قدرت می‌رسد، تنها نماینده گروه خود است. او همچنین معتقد است برای دستیابی به مدیریت خوب در عراق، نخبگان سیاسی باید از درگیری و تنش دائمی دوری کنند و دیگری را بپذیرند. این امر از طریق پایان دادن به منازعات سیاسی که از سال ۲۰۰۳ ادامه داشته است، محقق می‌شود. این نویسنده عنوان می‌کند راهکارهای ساده‌ای برای این منظور وجود دارد، از جمله پذیرش همزیستی از طریق ترویج آگاهی صحیح در میان شهروندان و یافتن شایسته‌ترین نخبگان برای مدیریت تنوع اجتماعی، به دور از گرایش‌های فئودالی و وابستگی‌های گروهی. در این صورت، مشروعیت سیاسی نظام مورد پذیرش شهروندان قرار خواهد گرفت.

۳. چارچوب نظری

۳-۱. مفهوم نخبه

اصطلاح نخبه ریشه در واژه لاتین *Eligere* به معنای «انتخاب کردن» دارد. در قرون وسطی، این اصطلاح ابتدا برای توصیف کالاهای ممتاز و نادر (مانند ابریشم یا فلزات گران‌بها) به کار می‌رفت که به دلیل کیفیت برتر، از سایر محصولات متمایز بودند. با گذشت زمان، این مفهوم به حوزه اجتماعی

تسری یافت و از قرن هجدهم میلادی، به گروه‌های کوچکی اطلاق شد که به دلیل جایگاه برتر سیاسی، مذهبی یا اقتصادی، از نفوذ و امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند. برای مثال، اشراف فرانسوی پیش از انقلاب ۱۷۸۹، نمونه بارزی از نخبگان سستی بودند که با تکیه بر نظام فئودالی، کنترل منابع قدرت را در دست داشتند (ازغندی، ۱۳۸۵: ۱۳). در تعریف مدرن، نخبگان نه تنها شامل افراد دارای موقعیت‌های رفیع اجتماعی (مانند رهبران سیاسی یا مذهبی) می‌شوند، بلکه متخصصانی را نیز در بر می‌گیرد که در حوزه‌های خاصی مانند علم، هنر یا فناوری پیشتاز هستند. ویلفردو پارتو، جامعه‌شناس ایتالیایی، با نگاهی ذات‌گرایانه، نخبگان را افرادی می‌داند که به‌طور طبیعی از امتیازات هوشی، جسمی یا روانی برخوردارند و این ویژگی‌ها آن‌ها را شایسته رهبری می‌کند. او تأکید می‌کند که «نخبگی یک پدیده ذاتی است، نه اکتسابی» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵). در مقابل، هارولد لاسول، نخبگان را گروهی می‌داند که کنترل ارزش‌های کلیدی جامعه (مانند ثروت، قدرت و احترام) را در دست دارند. با این حال، این تعریف عمدتاً به نخبگان سیاسی محدود می‌شود و نقش نخبگان فرهنگی یا علمی را نادیده می‌گیرد (Bottomore, 1966: 16-17).

۲-۳. نظریه‌های نخبه‌گرایی

نظریه‌پردازان کلاسیک نخبه‌گرایی مانند گائتانو موسکا^۱، ویلفردو پارتو و روبرت میخلز^۲، ساختار قدرت را بر پایه سلطه اقلیتی سازمان‌یافته تفسیر می‌کنند. موسکا در اثر کلیدی خود با عنوان «طبقه حاکم»، جوامع را به دو طبقه حاکمان شامل اقلیتی سازمان‌یافته که با انحصار منابع قدرت، سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری را کنترل می‌کنند و محکومان شامل اکثریتی پراکنده که فاقد توانایی سازماندهی برای تغییر وضعیت موجود هستند، تقسیم‌بندی می‌کند. موسکا معتقد است حاکمان برای حفظ مشروعیت، از «فرمول سیاسی» استفاده می‌کنند؛ ایدئولوژی‌هایی مانند دموکراسی یا مذهب که سلطه آن‌ها را توجیه می‌کند. برای نمونه، در اروپای قرن نوزدهم، اشرافیت با تکیه بر «حق الهی پادشاهان» حکومت می‌کردند (Marsh and Stoker, 2010: 362). در کتاب جریان‌های اجتماعی، پارتو نخبگان را به دو دسته اصلی طبقه‌بندی می‌کند: گروه اول،

1 Vilfredo Pareto

2 Harold Lasswell

3 Gaetano Mosca

4 Robert Michels

5 Political Formula

«شیران»، که بر پایه زور، سنت‌گرایی و مقاومت در برابر تغییر عمل می‌کنند، و گروه دوم، «روباهان»، که متکی بر اقتناع، نوآوری و انعطاف‌پذیری هستند. او معتقد است تعویض دوره‌ای بین این دو گروه، که به آن «گردش نخبگان» می‌گوید، نقش کلیدی در ایجاد تحولات اجتماعی ایفا می‌کند، زیرا این فرآیند باعث جایگزینی نخبگان قدیمی با نخبگان جدید و در نتیجه تغییرات در ساختار قدرت و نظام حاکم می‌شود (Pareto, 1935: 24-25). برای مثال، انقلاب فرانسه نمونه‌ای از جایگزینی «شیران» سلطنتی با «روباهان» بورژوازی بود. میخلز در کتاب احزاب سیاسی با طرح «قانون آهنین الیگارشی»، نشان می‌دهد حتی در نظام‌های دموکراتیک، بوروکراسی و رهبران حزبی به تدریج از پایگاه مردمی فاصله می‌گیرند و تبدیل به نخبگان مسلط می‌شوند (میخلز، ۱۳۸۵: ۴۰-۲۳). او احزاب سوسیال‌دموکرات آلمان را مثال می‌زند که علیرغم شعارهای برابری طلبانه، توسط رهبری متمرکز اداره می‌شدند.

در قرن بیستم، ماکس وبر^۱ و جوزف شومپتر^۲ کوشیدند نخبه‌گرایی را با دموکراسی آشتی دهند. وبر دموکراسی را شکلی از «نخبه‌گرایی رقابتی» می‌داند که در آن مردم از طریق انتخابات، نخبگان را برمی‌گزینند، اما قدرت واقعی در دست بوروکرات‌ها و سیاستمداران حرفه‌ای باقی می‌ماند (Weber, 2012: 41). شومپتر در سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی، فراتر می‌رود و ادعا می‌کند دموکراسی صرفاً مکانیسمی برای انتخاب رهبران است، نه ابزاری برای بیان اراده عمومی. به باور او، «مردم تنها تولیدکنندگان حکومت‌ها هستند، نه تنظیم‌کنندگان آن‌ها». این دیدگاه در دهه ۱۹۵۰ در ایالات متحده، جایی که احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات توسط شبکه‌ای از لابی‌گران و سرمایه‌داران کنترل می‌شدند، مصداق عینی یافت (Marsh and Stoker, 2010: 369-370). با این حال، شومپتر خاطر نشان می‌کند که دموکراسی با امکان ورود نخبگان جدید، فاصله بین حاکمان و مردم را کاهش می‌دهد. این نخبگان با پیشینه توده‌ای، اغلب برای جلب حمایت عمومی، سیاست‌های مردمی‌تری را دنبال می‌کنند (Bottomore, 1966: 135-136).

1 Circulation of elite
2 Iron law of oligarchy
3 Max Weber
4 Joseph Schumpeter

در نیمه دوم قرن بیستم، سی. رایت میلز در کتاب نخبگان قدرت، ساختار قدرت در آمریکا را تحلیل می‌کند. او از «شبکه نخبگان ملی» سخن می‌گوید که متشکل از سه نهاد سیاستمداران، نظامیان و فرماندهان ارتش و سرمایه‌داران می‌باشند. میلز نشان می‌دهد چگونه این شبکه در دهه ۱۹۵۰، سیاست‌های جنگ سرد را برای افزایش بودجه نظامی و تقویت صنایع تسلیحاتی طراحی کرد. به باور او، در این دوره، نفوذ نظامیان به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت، در حالی که سیاستمداران به حاشیه رانده شدند (Mills, 1956: 19-21). چارلز لیندبلوم^۲ بر رویکردی نئومارکسیستی، رابطه قدرت اقتصادی و سیاسی را بررسی می‌کند. او استدلال می‌کند که دولت‌های دموکراتیک غربی ناگزیرند منافع شرکت‌های چندملیتی را بر اولویت‌های عمومی ترجیح دهند. برای مثال، معافیت‌های مالیاتی شرکت‌های فناوری در ایالات متحده، نمونه‌ای از تسلط نخبگان اقتصادی بر سیاست است (ایونز، ۱۳۸۳: ۱۲).

نخبه‌گرایی با انتقادات جدی مواجه است: ۱- نادیده گرفتن نقش فرهنگ: نظریه‌های کلاسیک، قدرت را صرفاً مبتنی بر کنترل منابع مادی می‌دانند و نقش فرهنگ یا ایدئولوژی را نادیده می‌گیرند. ۲- تعارض در جوامع غیرغربی: در جوامعی مانند اقلیم کردستان عراق، نخبگان مدرن (مانند روشنفکران سکولار) اغلب با مقاومت ساختارهای سنتی (مانند نهادهای مذهبی یا قبیله‌ای) مواجه می‌شوند. این چالش‌ها نشان می‌دهد که نخبه‌گرایی، علیرغم توضیح بخشی از واقعیت‌های سیاسی، نمی‌تواند تمام پیچیدگی‌های قدرت در جهان معاصر را پوشش دهد.

۳-۳. نظریه‌های مرتبط

نظریه هژمونی گرامشی: این نظریه بر این ایده استوار است که سلطه سیاسی نه تنها از طریق زور، بلکه با کنترل گفتمان فرهنگی و فکری تحکیم می‌شود. آنتونیو گرامشی، نظریه پرداز مارکسیست، روشنفکران ارگانیک را به‌عنوان عوامل کلیدی در بازتولید یا تغییر هژمونی معرفی می‌کند. این روشنفکران، که از درون طبقات اجتماعی برمی‌خیزند، با تولید ایده‌ها، ارزش‌ها و نهادهایی مانند رسانه‌ها، مدارس و هنر، گفتمان مسلط را تقویت یا بازتعریف می‌کنند (میبدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۵۳-۱۵۲). برای مثال، در جوامع سرمایه‌داری، روشنفکران ارگانیک طبقه حاکم،

1 C. Wright Mills

2 Charles E. Lindblom

مفاهیمی مانند مصرف‌گرایی را طبیعی جلوه می‌دهند، درحالی که روشنفکران منتقد ممکن است با ایجاد گفتمان‌های آلترناتیو (مانند جنبش‌های محیط‌زیستی) به مقابله با هژمونی بپردازند. نظریه نوسازی راجرز: این نظریه بر نقش نخبگان در انتقال فناوری، دانش و ارزش‌های مدرن به جوامع درحال توسعه تأکید دارد. اورت راجرز، جامعه‌شناس آمریکایی، در چارچوب «اشاعه نوآوری‌ها»، نخبگان را به‌عنوان واسطه‌هایی می‌داند که با پذیرش زودهنگام تغییرات (مانند سیستم‌های آموزشی جدید یا فناوری دیجیتال)، زمینه‌ساز تحول اجتماعی می‌شوند. این نخبگان، چه سیاسی، چه علمی یا اقتصادی، با ایجاد شبکه‌های ارتباطی و نهادهای مدرن، شکاف بین سنت و مدرنیته را پل می‌زنند (مهارتی و انتظاریان، ۱۴۰۲: ۵۰-۴۹). برای نمونه، در هند پسااستعماری، نخبگان تحصیل‌کرده غرب با معرفی نهادهای دموکراتیک و علمی، نقش محوری در نوسازی ساختارهای حکومتی ایفا کردند.

نظریه چارچوب الیت‌های رقیب هایللی و بورتون: این نظریه به بررسی تعاملات بین الیت‌های قدیم (مانند زمین‌داران یا رهبران مذهبی) و الیت‌های جدید (مانند تکنوکرات‌ها یا کارآفرینان دیجیتال) در فرایند تحولات سیاسی می‌پردازد. مایکل بورتون و جان هیگلی استدلال می‌کنند که ثبات سیاسی به توانایی این گروه‌ها برای ایجاد ائتلاف یا سازش بستگی دارد (بینش، ۱۴۰۳: ۲۱-۲۰). در مواردی مانند انتقال به دموکراسی در اسپانیای پسا فرانکو، تعامل نخبگان نظامی با نخبگان اصلاح‌طلب شهری، زمینه‌ساز تغییرات صلح‌آمیز شد. با این حال، در جوامعی مانند مصر، تقابل نخبگان سنتی (نظامیان) با نخبگان مدرن (لیبرال‌ها) به بن‌بست سیاسی و بازگشت اقتدارگرایی انجامید.

۴. روشنفکران به‌مثابه نخبگان جایگزین: نقش ادبیات در نوگرایی سیاسی جامعه کُردی

اقلیم کردستان

در بررسی عوامل مؤثر بر تحولات سیاسی، عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به‌عنوان پایه‌های اصلی مطرح می‌شوند که مستقیماً بر پدیده‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تأثیر می‌گذارند. در این میان، طبقه متوسط نقش برجسته‌ای در ایجاد زمینه مناسب برای این تحولات

1 Everett Rogers
2 Higley and Burton

دارد که در نهایت در تحولات سیاسی نمود می‌یابد و تأثیر قاطعی بر سایر متغیرها می‌گذارد. روشنفکران، شامل شاعران، نویسندگان، هنرمندان و فعالان سیاسی، پیشگام این تحولات هستند. با این حال، همان‌طور که جریان روشنفکری و ادیبان بر وضعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جوامع خود تأثیر می‌گذارند، شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز بر این جریان‌ها تأثیر می‌گذارند و آن‌ها را به سمت مثبت یا منفی سوق می‌دهند. بنابراین، مسئله تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، مسأله‌ای دوجبهی است که هر یک بر دیگری تسلط می‌یابد.

زمینه تاریخی هر مرحله سیاسی با مجموعه‌ای از چالش‌ها و ویژگی‌های متمایز شناخته می‌شود که به آن هویت خاصی می‌بخشد و آن را از مراحل پیشین و پسین خود جدا می‌کند. در این چارچوب، اگر به یک مرحله تاریخی نگاه کنیم که در آن جریان ادیبان و روشنفکران گُرد حول گروه‌ها و دسته‌های خاصی گرد آمده‌اند و در یک مرحله مشخص تاریخی از تحولات سیاسی در کردستان نقش ایفا کرده‌اند، باید به اوایل قرن بیستم و به‌ویژه دوره بین دو جنگ جهانی بازگردیم. در آن زمان، حس نوگرایی در قالب مدرنیته به منطقه رسیده بود و به‌ویژه در اندیشه روشنفکران گُرد ریشه دوانده بود. این مسأله ابتدا در آثار شاعران نمود یافت و سپس در ژانرهای دیگر ادبیات گُردی مانند رمان ظهور کرد. این روند با تأسیس چاپخانه‌ها و گسترش روزنامه‌نگاری تقویت شد. تمام این‌ها در فاصله بین دو جنگ جهانی در چارچوب شرایط سیاسی خاصی رخ داد، به‌ویژه پس از شکست انقلاب شیخ محمود و تأسیس دولت عراق، جنوب کردستان در معرض شرایط سیاسی پیچیده‌ای قرار گرفت. روشنفکران گُرد تلاش کردند تا دستاوردهای فرهنگی مختلفی مانند حق پوشش لباس محلی، تکلم به زبان گُردی، آموزش زبان گُردی در مدارس، انتشار روزنامه، مجله و کتاب به زبان گُردی و ایجاد انجمن‌ها و کانون‌های فرهنگی برای مردم گُرد به دست آورند.

این شرایط موجب شد جنوب اقلیم کردستان به پایگاهی برای حفظ عناصر هویتی گُردی تبدیل شود. این پدیده ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد که به پیش از دو جنگ جهانی بازمی‌گردد. بیش از یک قرن پیش از جنگ جهانی اول، ادبیات ملی‌گرایانه گُردی در منطقه سلیمانیه شکل گرفت. این جریان ادبی نقش مهمی در تقویت پیوندهای فرهنگی گُردها ایفا کرد و به نمادی برای موجودیت و پایداری گُردها در دیگر بخش‌های کردستان تبدیل شد. در شعر دوره بین دو جنگ جهانی،

احساسات و تخیلات شاعران با رویدادهای سیاسی، تاریخی و اجتماعی گره خورده بود. بنابراین، اندیشه ملی‌گرایی به شکلی آشکار در آثار ادبی آن دوره متجلی است.

در ادبیات کُردی، پیوند مستقیم بین شعر و سیاست وجود دارد که ناشی از تهدیدات تاریخی و آسیب‌هایی است که کُردها متحمل شده‌اند. این امر باعث شده تا سیاست با ادبیات آن‌ها درآمیزد و اغلب متون شعری کُردی حاوی عناصر سیاسی و مبارزه‌جویی باشند، به طوری که تمایز بین ادبیات و سیاست‌گذاری‌های کُردی دشوار است. از منظر نظریه‌های نخبه‌گرایی، این رابطه را می‌توان با ایده‌های ویلفردو پارتو درباره «گردش نخبگان» تحلیل کرد. پارتو معتقد است که در جوامعی با ساختار سیاسی ناپایدار، نخبگان فکری و فرهنگی مانند شاعران و نویسندگان نقش محوری در شکل‌دهی به گفتمان سیاسی دارند (Pareto, 1935: 45). در جامعه کُردی، به دلیل سرکوب تاریخی و فقدان نهادهای سیاسی مستقل، ادبیات به ابزاری برای بیان اهداف سیاسی و هویت جمعی تبدیل شده است. شاعران و نویسندگان، به‌عنوان نخبگان فرهنگی، جایگاه حکومت‌های رسمی را پر کرده و با خلق روایت‌های مقاومت، بنیان‌های نوگرایی سیاسی را تقویت کرده‌اند. این فرآیند نشان می‌دهد که چگونه نخبگان فکری در غیاب ساختارهای دولتی، نقش نخبگان جایگزین را در بسیج اجتماعی ایفا می‌کنند.

در دوره‌ای که شعر کُردی با مؤلفه‌های سیاسی زیست کُردها درهم آمیخته بود، ژانر داستان کوتاه (پ‌هخشان) نیز در ادبیات کُردی جایگاه ویژه‌ای یافت. با نگاهی به تاریخچه این ژانر درمی‌یابیم که محتوای داستان‌های کوتاه عمدتاً روایتگر مسائل روزمره جامعه بوده است. نویسندگان آن دوره، مانند توفیق وهبی، رفیق حلمی، حسین حوزنی موکرانی، ابراهیم احمد، علاءالدین سجادی، شاکر فتاح و توفیق محمود همزه ملقب به پیرمرد، از قالب داستان برای بازتاب چالش‌های اجتماعی-سیاسی نظیر هویت‌خواهی، ظلم حکومت مرکزی و مبارزات دموکراتیک بهره بردند. هدف اصلی این داستان‌ها، همانند شعرهای آن دوران، هدایت مبارزه ملی کُردها و پیشبرد اهداف اجتماعی بود. نکته مهم اینجاست که این نویسندگان موفق شدند داستان کوتاه را به عنوان ژانری ادبی تثبیت کنند و آثاری ماندگار خلق نمایند. از جمله این آثار تأثیرگذار می‌توان به «له خه‌وما» از جمیل صائب، «مه‌سه‌له‌ی ویژدان» از احمد مختار جاف، «مام ش‌ئ‌خ» از شاکر فتاح و «ملشکان ملشکانی له دوا‌ی‌ه» از پیرمرد اشاره کرد. این داستان‌ها نه تنها در پیشبرد ادبیات کُردی آن دوره

نقش کلیدی ایفا کردند، بلکه با ترویج اندیشه‌های کُردی در بستر جنبش‌های دموکراتیک انقلابی، به بازتعریف هویت جمعی کُردها کمک شایانی نمودند (خه‌زنه‌دا، ۲۰۱۰: ۴۶-۱۶).

موسکا استدلال می‌کند هر جامعه توسط یک اقلیت سازمان‌یافته (نخبگان) اداره می‌شود که با کنترل ابزارهای ایدئولوژیک، هژمونی خود را حفظ می‌کنند. نویسندگانی مانند توفیق وهبی و ابراهیم احمد، با تمرکز بر هویت‌خواهی و مبارزه با ظلم حکومت مرکزی، به عنوان بخشی از نخبگان فکری کردستان عمل کردند. آن‌ها از ادبیات به عنوان ابزاری برای شکل‌دهی به گفتمان سیاسی استفاده کردند و با خلق آثار ماندگار، هویت جمعی کُردها را بازتعریف نمودند. این دقیقاً مطابق با دیدگاه موسکاست که معتقد است نخبگان غیرسیاسی (مانند روشنفکران) می‌توانند با نفوذ در افکار عمومی، پایه‌های تغییرات سیاسی را بنا کنند (Mosca, 1939: 50). آثار این نویسندگان نه تنها ادبیات، بلکه سیاست کردستان را تحت تأثیر قرار داد و نشان داد چگونه نخبگان فرهنگی می‌توانند به عنوان «طبقه حاکم جایگزین» عمل کنند. نکته کلیدی در تأثیرگذاری این نویسندگان، استفاده از داستان کوتاه برای ترویج اندیشه‌های دموکراتیک است. این موضوع را می‌توان با نظریه روبرت میشلز درباره «قانون آهنین الیگارشی» تحلیل کرد. میشلز معتقد است حتی در جنبش‌های دموکراتیک، رهبری به دست گروهی کوچک از نخبگان می‌افتد که اهداف را هدایت می‌کنند. نویسندگان نامبرده، با وجود تمرکز بر دموکراسی و مبارزه مردمی، عملاً به عنوان رهبران فکری جنبش کُردی ظاهر شدند و محتوای ادبیات را به سمت اهداف خاصی سوق دادند (Michels, 1911: 32). به عبارت دیگر، داستان‌های کوتاه کُردی، علیرغم ماهیت مردمی، توسط نخبگان ادبی طراحی شدند تا ایدئولوژی ملی‌گرایی را تقویت کنند. آنتونیو گرامشی معتقد است نخبگان فکری با تولید فرهنگ و ادبیات، هژمونی مسلط را به چالش می‌کشند یا جایگزین می‌کنند. نویسندگان کُرد، با خلق آثاری مانند «مام ش‌ئ‌خ» یا «مه‌سه‌له‌ی ویزدان»، روایت‌های ضدحکومتی و هویت‌محور را گسترش دادند و بدین ترتیب، هژمونی فرهنگی حکومت‌های مرکزی را تضعیف کردند. این فرآیند، مطابق با ایده گرامشی، نشان می‌دهد که روشنفکران کُرد به عنوان «نخبگان ارگانیک»^۱ جنبش ملی، با ادبیات خود پایه‌های هژمونی جدیدی را بنا نهادند که بر خودمختاری و دموکراسی

1 Alternative Ruling Class

2 Antonio Gramsci

3 Organic Elite

تأکید داشت (Gramsci, 1971: 12). بنابراین، ادبیات کُردی نه تنها بازتاب دهنده مبارزه سیاسی، بلکه ابزاری برای ساخت بنیان‌های نوگرایی در جامعه کُردی بود.

عبدالله گُوران، شاعر برجسته کُرد، به‌عنوان چهره‌ای درخشان در فرهنگ و روشنگری کُردی شناخته می‌شود. جایگاه والای او نتیجه توانایی‌های ادبی بی‌نظیر و تعهد عمیقش به حقوق مردم کُرد است. گُوران از ابزارهای ادبی و سیاسی برای حمایت از آرمان‌های ملی و جامعه ستمدیده کُرد بهره برد. او نقطه عطفی در ادبیات کُردی و نوسازنده شعر کُردی پس از مکتب شعری بابان محسوب می‌شود. در مرحله دوم حیات ادبی‌اش، گُوران بر شعر سیاسی تمرکز داشت و تحت تأثیر بلوک شرق قرار گرفت. این تأثیر در ستایش او از کودتای ۱۴ تیر توسط طرفداران مصدق در ایران، سرودن شعر برای کره شمالی، تمجید از لنین و توصیف شهر مسکو نمایان است. موضع‌گیری‌های او عمدتاً معطوف به خشم نسبت به بلوک امپریالیستی بود. با این حال، گُوران هرگز از هویت کُردی خود فاصله نگرفت و آثاری چون قصیده «کوردستان» را خلق کرد که بازتاب‌دهنده عشق او به سرزمین مادری است. در این شعر، گُوران دیالوگی عمیق با خاک کُردستان برقرار می‌کند؛ خاکی که پیش از او وجود داشته و تقدیر تاریخی سبب شد گُوران در آن زاده شود و پرورش یابد. او از طبیعت کُردستان سر برآورد، در آن بالید، از بادهای کُردستان نفس کشید و زبانش با واژگان زیبای کُردی آراسته شد. گُوران بیان می‌کند که کُردها در گذشته حضور داشته‌اند، پدران و نیاکانشان گواه این وجودند، اکنون خود او نماد آنان است و در آینده نیز باقی خواهد ماند، چرا که روح کُرد بودن در رگ‌های فرزندانش جاری خواهد شد. در اینجا می‌توان تأیید کرد که شعر وظیفه‌ای اجتماعی-سیاسی دارد و این وظیفه را در بیداری و آگاهی بخشی به مردم می‌بیند، با هدف یافتن راه‌حلی در هر دوره و مرحله‌ای که جامعه با آن روبه‌روست. اگر شعر سیاسی در گذشته به شکل ستایش از رشادت‌ها و قهرمانی‌های مردم نمود می‌یافت، در دوره گُوران این قالب دگرگون می‌شود و وظیفه شعر به مبارزه انقلابی برای نجات میهن و رهایی طبقات ستمدیده جامعه براساس نیازهای عینی مردم تغییر می‌یابد.

عبدالله گُوران، با جایگاه ادبی برجسته و تعهد به حقوق کُردها، نمونه‌ای از «نخبه جایگزین» در نظریه ویلفردو پارتو است. پارتو معتقد است که در جوامعی که نخبگان حاکم کارآمدی خود

را از دست می‌دهند، نخبگان جدیدی از پایین جامعه ظهور می‌کنند تا خلأ قدرت را پر کنند (Pareto, 1935: 37). گُوران، در شرایط فقدان نهادهای مستقل در کردستان، با تبدیل شعر به ابزار مبارزه سیاسی، نقش رهبری فکری را ایفا کرد. اشعار او که هویت ملی و عشق به سرزمین مادری را بازتاب می‌دهند، تلاش برای ایجاد «هژمونی فرهنگی» جدیدی است که آنتونیو گرامشی آن را شرط لازم برای تغییر سیاسی می‌داند. گرامشی بر این باور است که روشنفکران ارگانیک با تولید ادبیات انتقادی، می‌توانند هژمونی مسلط را تضعیف و گفتمان مقاومت را تقویت کنند (Gramsci, 1971: 10-12). گرایش گُوران به بلوک شرق و ستایش از مفاهیمی مانند عدالت اجتماعی، بازتابی از تلاش او برای پیوند مبارزه ملی کُردها با جنبش‌های جهانی ضدامپریالیستی بود. این امر مطابق نظریه موسکا است که نخبگان فکری را در جهت‌دهی به ایدئولوژی توده‌ها مؤثر می‌داند (Mosca, 1939: 67).

پس از درگذشت گُوران، دوره‌ای نو در ادبیات کُردی آغاز شد که له‌تیف هلم‌هت با انتشار مجموعه شعری «خوا و شاره بچک‌وله‌که‌مان» در سال ۱۹۷۰، نخستین جرقه‌های آن را زد. این مجموعه بازتاب گسترده‌ای در فضای ادبیات کُردی داشت. بسیاری از اشعار آن در قالب روایتگری شاعرانه طبقه‌بندی می‌شوند و از جنبه‌های نوآورانه، به ویژه در اشعاری مانند «ئ‌هم کول‌ئ‌کان‌ه ده‌شک‌ئ‌نم» و «له‌ باول‌ئ‌کی کلیل ونبوودا»، برخوردارند. بیشتر این اشعار پیش از دهه ۱۹۷۰ نوشته شده بودند، اما تا زمان انتشار و حتی چند سال پس از آن، هیچ شاعری از نسل پس از گُوران از نظر زبان، استعاره، محتوا و تجربه، اثری همسنگ این اشعار خلق نکرد. با این حال، له‌تیف هلم‌هت توانست پس از این مجموعه، به طور کامل از مکتب شعری گُوران فراتر رود.

تلاش‌های له‌تیف هلم‌هت محدود به فعالیت‌های فردی نماند. در سال ۱۹۷۰، چند ماه پس از انتشار مجموعه شعری او، گروه ادبی «پوانگه» با انتشار بیانیه‌ای از سوی لطیف هلمت و چند تن دیگر تحت عنوان «گروه کفری» شکل گرفت. گروه پوانگه در همان دوره با مشارکت شاعران، نویسندگان و داستان‌نویسان نوگرایی مانند ش‌ئ‌رک‌ؤ ب‌ئ‌ک‌ه‌س، حس‌ئ‌ن عارف، کاک‌ه‌م‌م ب‌ؤتانی، ج‌ه‌مال شاربازپیری و ج‌ه‌لال میرزا که‌ریم تأسیس شد. آن‌ها در شماره ۱۵ روزنامه «هاوکاری» (۲۵ آوریل ۱۹۷۰) بیانیه‌ای با عنوان «فراخوانی به سوی ادبیات نوین کُردی» منتشر کردند و بعدها نویسندگان و هنرمندان بیشتری به این گروه پیوستند. هدف روانگه نوسازی شعر و

ادبیات گردی از نظر فرم و محتوا بود. این جنبش در پاسخ به نیازهای زمانه و تحولات سیاسی-اجتماعی ظهور کرد، تحولاتی که ایجاب می‌کرد ادبیات نیز همگام با آنها پیش رود. عوامل ظهور روانگه را می‌توان در تأثیر ادبیات بیگانه (به ویژه جنبش‌های ادبی عربی و جهانی)، زمینه‌های سیاسی (مانند تشدید مبارزات کردها در عراق) و عقب‌ماندگی جامعه گردی از نظر فرهنگی خلاصه کرد. به جای پرداختن به جزئیات هر یک از این عوامل، تمرکز اصلی را بر نوآوری‌های محوری روانگه قرار می‌دهیم:

- یاغی‌گری: یکی از شاخصه‌های شناخته شده گروه روانگه بود که با رد سنت‌های پیشین و پذیرش عصیان در برابر مذهب، سیاست و شرایط اقتصادی جامعه گردی تعریف می‌شد. اعضای این گروه، نسل خود را درگیر پیچیدگی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی واقعی کردستان می‌دیدند، اما به جای تسلیم شدن در برابر این واقعیت‌ها، راه عصیان را در دو جهت پیش گرفتند:

الف) یاغی‌گری در برابر سنت‌های اجتماعی: این یاغی‌گری دو جنبه داشت:

رد سنت‌های کهن جامعه گردی: برای نمونه، شایرکاؤبئی کهس در شعرهایش علیه هنجارهای اجتماعی جامعه‌ای عصیان می‌کند که به گفته او، به لانه مردان فاسد تبدیل شده و روزانه صدها نفر بر اساس قوانین خودسرانه‌اش محکوم می‌شوند. مقابله با اقتدار دینی: روانگه با نقد ساختارهای مذهبی، تلاش کرد تا ادبیات را از سیطره‌ی نمادهای سنتی و مذهبی رها سازد.

ب) یاغی‌گری در برابر اقتدار سیاسی: این گروه همزمان دو جبهه را هدف گرفت:

مقابله با اقتدار سیاسی گردی: آنها از نهادهای سیاسی گردی زمانه خود ناامید بودند و آنها را مانعی بر سر راه پیشرفت طبیعی جامعه می‌دانستند. مقابله با دشمنان کردستان: روانگه علیه رژیم‌های سرکوبگر حاکم بر کردستان موضع‌گیری می‌کرد که امنیت و پیشرفت مردم را تهدید می‌نمودند.

- طنزپردازی: اعضای روانگه در شعرهای خود از زبانی طنزآمیز و گزنده بهره می‌بردند. آنها معتقد بودند که باید با چشمی طعنه‌آمیز به زندگی و رفتار انسان نگرست تا بتوان راستین و عمیق نوشت و آن را در قالب‌های ادبی نوینی قرار داد. این رویکرد باعث شد آثار آنها همزمان هم جذابیت هنری داشته باشد و هم انتقاد اجتماعی را پیش ببرد.

- پیوند مبارزه ملی با مبارزه جهانی: در شعرهای پروانگه، حس عمیق او مانیسیم (انسان‌محوری) مشهود است. آن‌ها کوشیدند مبارزه مردم‌گردد را با جنبش‌های آزادی‌خواهانه جهانی پیوند زنند و جهان را «وطن دوم» خود بخوانند تا از محدودیت‌های اندیشهٔ محلی‌گرایی رهایی یابند.

- بازتعریف نمادها (رمزپردازی): شاعران پروانگه برخلاف نسل‌های پیشین، از نمادهای اسطوره‌ای، مذهبی و تاریخی فاصله گرفتند و به جای آن، از نمادهای مدرن و چندلایه استفاده کردند. هر نماد در شعرهای آن‌ها بار معنایی خاصی داشت؛ برای نمونه، «شهر» نماد جامعهٔ سرکوبگر و «پرنده» نماد آرزوهای بربادرفته بود.

تشکیل گروه پروانگه پس از گوران، نمونه‌ای از «گردش نخبگان» پارتو در ادبیات‌گردی است. این گروه، با رد سنت‌های پیشین و تأکید بر نوآوری، به دنبال جایگزینی نخبگان قدیمی با نسل جدیدی از روشنفکران بود. اما مطابق نظریه میشلز، حتی جنبش‌های انقلابی مانند پروانگه، ناخواسته در دام الیگارشی می‌افتند؛ چرا که رهبری آن‌ها توسط هسته‌ای کوچک از شاعران مانند له‌تیف هلمهت و شئ‌رکؤ بئ‌ک‌س شکل گرفت که محتوا و جهت ادبیات را تعیین می‌کردند (Michels, 1911: 32). عصیانگری پروانگه در برابر سنت‌های اجتماعی و سیاسی، از سویی بازتاب نیاز به تغییر ساختارهای کهن بود، اما از سوی دیگر، این گروه خود به عنوان «طبقه حاکم فرهنگی» جدید موسکا عمل کرد که با کنترل ابزارهای ایدئولوژیک مانند شعر و نمادپردازی، هژمونی خاصی را بر جامعه تحمیل نمود. برای مثال، استفاده از نماد «حلاج» توسط هلمهت، نه تنها انتقادی تاریخی بود، بلکه ابزاری برای جهت‌دهی به افکار عمومی علیه نظام حاکم به شمار می‌رفت. پروانگه با معرفی نمادهای مدرن و پیوند مبارزه‌گرددی با جنبش‌های جهانی، کوشید تا «هژمونی فرهنگی» مسلط را به نفع گفتمان نوینی تغییر دهد. این رویکرد، مطابق دیدگاه گرامشی، نیازمند ایجاد شبکه‌ای از روشنفکران ارگانیک است که بتوانند ارزش‌های جدید را در جامعه نهادینه کنند (Gramsci, 1971: 5). طنزپردازی و زبان‌گزنده‌ی پروانگه نیز ابزاری برای شکستن هنجارهای سنتی و بازتعریف رابطه ادبیات با قدرت بود. از منظر موسکا، این گروه با سازماندهی و انتشار بیانیه‌های مشترک نشان داد که نخبگان برای حفظ نفوذ خود نیاز به تشکیل ساختارهای منسجم دارند (Mosca, 1939: 120).

۵. منازعات میان نخبگان و اتوریت‌ه

در اقلیم کردستان عراق، نویسندگان و روشنفکران همواره برای حفظ هویت ملی، فرهنگی و سیاسی ملت کُرد تلاش کرده‌اند. با توجه به اینکه کُردها همواره در حوزه‌ی حقوق بشر سرکوب شده‌اند و در تنش‌های سیاسی با چالش‌های متعددی روبه‌رو بوده‌اند، نویسندگان این منطقه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، به‌مثابه حلقه‌های فکری و روشنگر، مسائل اجتماعی و سیاسی را مورد بحث قرار داده‌اند. در گذشته که کردستان تحت سلطه‌ی رژیم‌های سرکوبگر عراق بود، نویسندگان اغلب با محدودیت‌ها و سانسور شدید در فعالیت‌های سیاسی مواجه می‌شدند. اما نویسندگان کُرد از طریق نوشتار توانسته‌اند از مقاومت فرهنگی و سیاسی محافظت کنند و گفتمان‌های نوین را به جامعه معرفی نمایند.

یکی از مسائل مهم کردستان، هویت ملی و فرهنگی کُردی است. نویسندگان و روشنفکران بر حفظ این هویت در برابر فشارهای دولت‌های مرکزی عراق تأکید کرده‌اند. آن‌ها به موضوعاتی چون حقوق بشر، عدالت اجتماعی و تأثیرگذاری بر گفتمان نوین سیاسی کردستان پرداخته و ارزش‌هایی مانند دموکراسی، آزادی فردی، حقوق زنان، برابری جنسیتی و مذهبی را ترویج داده‌اند. این افراد از طریق آثارشان به مردم کردستان آگاهی داده‌اند که دموکراسی و حقوق بشر تنها با مشارکت تمام اقشار جامعه و ملیت‌های مختلف پایدار می‌ماند (حسه‌ن و که‌ریم، ۲۰۰۶: ۵۶).

علاوه بر مسائل داخلی، برخی نویسندگان و روشنفکران کُرد به مسائل جهانی نیز پرداخته و مشکلات کُردها را در سطح بین‌المللی مطرح کرده‌اند. نویسندگانی مانند مهربان وریا قانع در تحولات سیاسی کردستان نقش برجسته‌ای داشته‌اند (قانع، ۲۰۱۰: ۲۰). در آثار آن‌ها نقدهایی به وضعیت حاکمیت سیاسی کردستان و جامعه بسته آن وارد شده و مشکلاتی مانند فساد، تبعیض، ضعف ساختارهای حکومتی و نقش نهادهای بین‌المللی بررسی شده است.

نویسندگان با بررسی ساختارهای قدرت و تأثیرات منفی آن بر جامعه، به‌ویژه مسائل مرتبط با اقلیت‌ها و زنان، در پی دستیابی به حقوق اجتماعی و فردی مردم بوده‌اند. آثارشان به‌عنوان «آینه» جامعه عمل کرده و جنبش‌های آگاهی‌بخش و اصلاحات را، به‌ویژه پس از سقوط رژیم صدام حسین در ۲۰۰۳، شکل داده‌اند. با ترویج مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌های فردی و جمعی، در تغییرات بنیادین ساختارهای سیاسی اقلیم کردستان مشارکت کرده و آزادی بیان،

رسانه‌ها و برابری اجتماعی را تقویت نموده‌اند. آن‌ها با نقد وضعیت سیاسی رایج، نشان داده‌اند که دموکراسی باید در سیاست روزمره اجرایی شود. در آثارشان به عدالت اجتماعی پرداخته و نیاز به سیستم سیاسی شفاف و پاسخگو را برجسته ساخته‌اند. تأثیر این تلاش‌ها در رویدادهای بعدی اقلیم کردستان، از جمله انتخابات عمومی، روند اصلاحات سیاسی و نهادهای مدنی، مشهود است. نویسندگان و روشنفکران کرد در دوران جنگ‌ها و بحران‌های سیاسی و نظامی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. آن‌ها با تحلیل تأثیرات جنگ داخلی، حملات خارجی و بحران‌های انسانی، جامعه را به بازنگری در سیاست‌ها و ساختارهای اجتماعی برای دستیابی به صلح پایدار فراخوانده‌اند. آن‌ها به آرمان‌های انسانی، صلح و زندگی مسالمت‌آمیز پرداخته‌اند. با وجود محیط ناامن و تحولات فکری، نویسندگان و روشنفکران اقلیم کردستان با موانعی در حوزه آزادی بیان روبه‌رو هستند. در برخی موارد، روزنامه‌نگاران با تهدیدات امنیتی، سانسور و فشارهای سیاسی مواجه شده‌اند. جناح‌های سیاسی مسلط تلاش کرده‌اند محتوای آثار نویسندگان را کنترل کنند و محدودیت‌هایی بر آزادی بیان اعمال نمایند. این چالش‌ها برای نویسندگان مستقل در سال ۲۰۱۸ به ۹۴ مورد نقض ثبت شده رسید. با این حال، بسیاری از نویسندگان به این محدودیت‌ها پاسخ داده و از طریق نوشته‌های خود علیه سیاست‌های سرکوبگرانه مبارزه کرده‌اند. نخبگان در نظریه‌های سیاسی به‌عنوان عاملان اصلی گذار از بحران به ثبات شناخته می‌شوند. روشنفکران کرد در دوران جنگ‌ها و بحران‌های سیاسی، با تحلیل پیامدهای این بحران‌ها، جامعه را به سمت صلح پایدار و بازسازی ساختارهای اجتماعی هدایت کرده‌اند. این نقش همسو با دیدگاه ساموئل هانتینگتون است که نخبگان فکری را عامل ارائه راهکارهای عقلانی برای جلوگیری از فروپاشی سیاسی می‌داند.

در اقلیم کردستان، سنت‌های مردسالارانه در روابط اجتماعی رایج است. نویسندگان زن تلاش کرده‌اند نگرش‌های سنتی را تغییر داده و جایگاه زنان را در سیاست و جامعه بازسازی کنند. ثامال جهلال، که‌نار عه‌بدولا و شاناز هیرانی از جمله فعالان حقوق زنان هستند که بر برابری جنسیتی و نقش زنان در جامعه تأکید دارند. آثار آن‌ها آگاهی عمومی را افزایش داده و در تغییرات سیاسی و اجتماعی مؤثر بوده‌اند. یکی از مسائل مهم، نیاز به مشارکت بیشتر زنان در مراکز تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی است. فعالیت نویسندگان زن نمونه‌ای از ورود نخبگان زن به عرصه عمومی

است که ساختارهای مردسالارانه را به چالش می‌کشد. این تلاش‌ها در چارچوب نظریه‌های فمینیستی نخبه‌گرایی، مانند نظریه کارول پیتمن^۱ نشان می‌دهد که مشارکت زنان در گفتمان سیاسی نه تنها برابری جنسیتی را تقویت می‌کند، بلکه به اصلاح ساختارهای ناکارآمد حکومتی نیز کمک می‌نماید. تأکید بر مشارکت زنان در مراکز تصمیم‌گیری، بازتابی از نیاز به تنوع در نخبگان حاکم برای دستیابی به مدرنیته سیاسی است.

۵-۱. روشنفکران مارکسیسم و لیبرالیسم در جامعه کُردی

با ورود ارتش روسیه به شهر خانقین پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها^۲ ایده‌های سوسیالیستی و مارکسیستی را به روشنفکران کردستان معرفی کردند. این روند نمونه‌ای از نظریه نخبه‌گرایی موسکا و پارتو است که بر سلطه اقلیت سازمان‌یافته بر توده‌ها تأکید دارد. بلشویک‌ها با بهره‌گیری از موقعیت نظامی، گفتمان انقلابی را به جامعه کُردی وارد کردند و نقش نخبگان پیشران تغییر را ایفا نمودند (مه‌لا به‌ختیار، ۲۰۲۲: ۲۹۵). در ادامه، احزاب چپ ایران مانند حزب توده به انتقال ادبیات سیاسی و سازمان‌دهی جنبش‌های طبقاتی در کردستان عراق پرداختند (بطاطو، ۲۰۱۳: ۸۳). این روند نشان می‌دهد که نخبگان سیاسی منطقه‌ای می‌توانند پل میان ایدئولوژی‌های جهانی و جوامع محلی باشند.

تأسیس حزب کمونیست عراق^۳ در ۱۹۳۴ با ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی کردستان بود. این حزب با جذب جوانان کُرد، نشان داد نخبگان محلی می‌توانند با بسیج توده‌ها، جنبش‌های دموکراتیک را هدایت کنند. اما با به قدرت رسیدن حزب بعث در ۱۹۶۳، مواضع این حزب نسبت به جنبش کُردها دچار تناقض شد: از یک سو حامی حقوق کُردها و از سوی دیگر، محدودکننده در چارچوب عراق. این امر با انتقادات نظریه نخبه‌گرایی هماهنگ است که نخبگان ممکن است به دلیل منافع قدرت، از اهداف اولیه فاصله بگیرند (طالبانی، ۲۰۰۲: ۹۰-۹۱). رقابت حزب هیوا و حزب کمونیست عراق نیز نشانگر نظریه رقابت نخبگان رایت میلز است. حزب کمونیست با ایجاد سازمان‌های چپ‌گرا سعی در مهار هیوا داشت و برای حفظ هژمونی خود، رقابت فکری را کنار زد (الحیدری، ۲۰۰۴: ۳۰).

1 Carole Pateman

2 Bolsheviks

3 Iraqi Communist Party

در بررسی نقش نخبگان و روشنفکران در تحولات سیاسی کردستان، می‌توان ردپای نظریه‌های نخبه‌گرایی را در تقابل احزاب چپ با جنبش‌های ملی‌گرا مشاهده کرد. زمانی که حزب کمونیست عراق در دهه ۱۹۴۰ روزنامه آزادی را منتشر کرد، هدفش ایجاد حزبی چپ‌گرا برای هدایت جنبش‌گردها بود، اما این تلاش به دلیل عدم جذب روشنفکران ملی‌گرا مانند اعضای حزب هیوا با شکست مواجه شد. این ناکامی، مطابق نظریه موسکا و پارتو، نشان می‌دهد که رقابت بین گروه‌های نخبه (چه چپ و چه ملی‌گرا) می‌تواند به حذف یکی از طرفین بیانجامد، به ویژه زمانی که ایدئولوژی حاکم با واقعیت‌های اجتماعی جامعه همخوانی نداشته باشد. حزب کمونیست، به عنوان نخبه سیاسی، نتوانست هژمونی خود را بر جنبش ملی‌گرد تحمیل کند، زیرا ساختار فئودالی کردستان و غلبه هویت قومی بر طبقاتی، زمینه را برای پذیرش مارکسیسم، که زاده‌ی جامعه صنعتی است، مسدود می‌کرد. این تناقض در مواضع حزب آشکار بود: از یک سو جنبش بارزان به رهبری ملا مصطفی بارزانی را «ارتجاع فئودالی» می‌خواند و از سوی دیگر، دولت عراق را به سرکوب‌گردها متهم می‌نمود. این دوگانگی، ناشی از عدم درک لایه‌های پیچیده اجتماعی کردستان بود، جامعه‌ای که از منظر مارکس، فاقد شرایط عینی برای پرولتاریزاسیون بود (م‌ه‌لا ب‌ه‌ختیار، ۲۰۲۲: ۲۹۷).

تلاش حزب کمونیست برای نهادسازی از طریق تأسیس شاخه‌گردی در سال ۱۹۴۵، با وجود استناد به ماده ۲۷ اساسنامه، نتوانست اعتماد ملی‌گرایان را جلب کند. شعارهایی چون «وحدت عرب و کرد در چارچوب عراق» نشان می‌داد که نخبگان چپ بیشتر به حفظ تمامیت ارضی عراق متعهد بودند تا احقاق حقوق ملی‌گردها. این رویکرد مطابق نظریه رایت میلز، تلاشی برای حفظ قدرت از طریق کنترل گفتمان بود، اما بی‌توجهی به خواسته‌های هویتی‌گردها، پایگاه مردمی حزب را تضعیف کرد.

نشریه رزگاری با مقالاتی مانند «سوسیالیسم» از عبدالرحمان زبیحی، نمایانگر تلاش روشنفکران مارکسیست برای تنویرکردن ایدئولوژی چپ در کردستان بود، اما این کوشش‌ها به هژمونی فرهنگی پایدار تبدیل نشد. از دیدگاه گرامشی، روشنفکران ارگانیک از طریق رسانه‌ها و نهادها هژمونی می‌سازند، اما در کردستان، روشنفکران چپ نتوانستند با رهبران محلی چون بارزانی هم‌راستا شوند. این ناکامی ریشه در ناسازگاری ایدئولوژی مارکسیستی با بافت غیرسرمایه‌داری جامعه داشت.

شکست شورش سپتامبر که با حمایت آمریکا و ایران انجام شد، نشان داد اتکای صرف به ایدئولوژی چپ بدون توجه به واقعیت‌های قومی، مشروعیت‌زداست. رهبران کُرد دریافتند مارکسیسم جایگزین مبارزه ملی نیست، به‌ویژه وقتی احزاب چپ مسأله کُرد را صرفاً «فرعی» در مبارزه طبقاتی می‌دیدند. حتی کومه‌ل‌هی رنجدران کردستان در دهه ۱۹۷۰ نیز بدون حمایت خارجی موفق نبود. این وابستگی، طبق نظریه وابستگی، نشان می‌دهد نخبگان محلی در جوامع پیرامونی ناچار به اتحاد با قدرت‌های فراملی‌اند، که خود موجب حاشیه‌نشینی بیشترشان می‌شود.

در نهایت، تحولات سیاسی کردستان نشان می‌دهد که نظریه‌های نخبه‌گرایی کلاسیک با تمرکز بر رقابت گروه‌های محدود قادر به تبیین پیچیدگی‌های جوامع قومی مانند کردستان نیستند. ساختارهای قبیله‌ای، مداخلات خارجی و تنش بین هویت ملی و ایدئولوژی‌های وارداتی، لایه‌هایی هستند که نظریه‌پردازان غربی از آن غافل مانده‌اند. احزاب چپ در کردستان از حزب کمونیست عراق تا کومه‌له علیرغم نقش محوری در معرفی گفتمان نوین سیاسی، نتوانستند به دلیل عدم انعطاف در قبال واقعیت‌های محلی، به رهبران پایدار جنبش تبدیل شوند. این شکست، پرسش‌های بنیادینی درباره امکان تطبیق نظریه‌های سیاسی غربی با جوامع غیرغربی را برجسته می‌سازد.

۲-۵. گسل میان جامع، اتوریت ه و روشنفکران

با ظهور جنبش‌های اجتماعی و سازمان‌های مدنی، رفتارهای اعتراضی علیه حکومت اقلیم کردستان از درگیری مستقیم به گردهمایی‌ها، سمینارها، کنفرانس‌ها، اعتراضات خیابانی و ارائه طرح‌های قانونی به پارلمان تغییر یافت. این حرکات ساختار قدرت اقلیم را به چالش کشید، به‌ویژه آنکه برخی از این نهادها در دوران ضعف مدیریتی شکل گرفتند و از تأثیر این جریان‌ها دور نماندند. این روند به بخشی از فرآیند شفاف‌سازی تصمیم‌گیری بدل شد و شمار سازمان‌های مدنی را به ۱۵۰۰ سازمان رسمی رساند، در کنار حدود ۳۰۰ سازمان غیررسمی که ثبت نشده بودند، که این خود نشانه‌ای از فضای نسبی دموکراتیک بود (علاوی، ۲۰۱۵: ۱۳۰-۱۲۵). بر پایه نظریه‌های کلاسیک نخبه‌گرایی مانند پارتو و موسکا، قدرت همواره در دست گروهی از نخبگان است که با زور یا جلب رضایت توده‌ها حکمرانی می‌کنند (Pareto, 1935: 19). در اقلیم کردستان، نخبگان سیاسی و روشنفکران به‌جای عملکردی یکدست، به جناح‌های متضاد تقسیم شده‌اند. این

چندپارگی، بر پایه نظریه «رقابت نخبگان» رابرت دال، می‌تواند هم به پویایی سیاسی بیانجامد و هم به دلیل نبود اجماع، مانع اصلاحات ساختاری شود (Dahl, 1961). نقش روشنفکران در تحولات اخیر، به‌ویژه در اعتراضات ۱۷ فوریه ۲۰۱۱، از الگوی «روشنفکران ارگانیک» آنتونیو گرامشی پیروی می‌کند. آنان با پیوند مستقیم با توده‌ها، نه تنها به بازتولید گفتمان انتقادی پرداختند، بلکه به عنوان واسطه‌هایی بین دولت و مردم عمل کردند. این گروه با تحلیل تصمیمات حکومت و انتقال اطلاعات به جامعه، شکاف میان نهاد قدرت و شهروندان را کاهش دادند. در واقع، روشنفکران با تبدیل شدن به «قدرت دانایی»، زمینه را برای مشارکت غیرمستقیم مردم در فرآیندهای سیاسی فراهم کردند (Foucault, 1980: 57).

افزایش سازمان‌های جامعه مدنی در اقلیم کردستان، اگرچه نشانه فضای نیمه‌دموکراتیک است، اما ناتوانی حکومت در جذب نهادهای غیررسمی، تنش میان نخبگان حاکم و روشنفکران منتقد را نمایان می‌کند. نخبگان حزبی با تکیه بر پایه‌های قومی در پی حفظ هژمونی‌اند، در حالی که روشنفکران با اتکا به شبکه‌های مردمی، خواهان شفافیت و پاسخگویی شده‌اند. این تقابل، بازتابی از تلاش برای بازتعریف قدرت در مسیر مدرنیته سیاسی است (Mills, 1956: 34-36). روشنفکران اکنون نقش رهبران اعتراض و میانجی‌گرانی را ایفا می‌کنند که امکان گفت‌وگوی غیرمستقیم میان مردم و حکومت را فراهم می‌کنند. این روند نیازمند همگرایی میان نخبگان و جریان‌های نوگراست.

در اقلیم کردستان، رسانه‌ها از چارچوب سنتی و وابسته به قدرت فاصله گرفتند و رسانه‌های جدیدی پدید آمدند که تا حدی مستقل عمل کرده و برنامه‌های بی‌طرفانه‌ای ارائه دادند. این رسانه‌ها تلاش داشتند ویژگی‌هایی از رسانه‌های آزاد، از جمله حق عمومی برای آگاهی از رویدادهای اقلیم را محقق کنند. این روند باعث فاصله‌گیری مردم از قدرت و افزایش تنوع خبری برای دستیابی به تعادل شد. شرایط جدید نوعی آزادی را نمایندگی می‌کند که در انتخابات‌ها نیز بازتاب یافت. سهم احزاب حاکم در انتخابات از ۹۰٪ در ۲۰۰۵ به ۵۹٪ در ۲۰۰۹ و ۵۶٪ در ۲۰۱۳ کاهش یافت. این تحولات شکافی در دیوار سخت احزاب ایجاد کرده و سیستم دوحزبی را به ساختاری چندجانبه تبدیل نمود. نظریه نخبه‌گرایی بر ضرورت گردش نخبگان برای پویایی سیستم تأکید دارد. در اقلیم

کردستان، کاهش انحصار احزاب سستی و ظهور جریان‌های مستقل، نمونه‌ای از این گردش و نشانه‌ای از نوسازی سیاسی است.

طبق نظریه نخبه‌گرایی پارتو، جامعه توسط گروه کوچکی از نخبگان اداره می‌شود که رقابت بین آن‌ها ساختار قدرت را شکل می‌دهد. در اقلیم کردستان، احزاب سستی به‌عنوان نخبگان حاکم، ابتدا با انحصار رسانه‌ها و جهت‌دهی افکار عمومی، هژمونی خود را حفظ کردند. اما ظهور رسانه‌های مستقل و روشنفکرانی که از پروپاگاندا‌ی حزبی فاصله گرفتند، باعث تضعیف این انحصار شد. کاهش آرای این احزاب در انتخابات‌های متوالی، نشان‌دهنده افول نفوذ نخبگان سستی و ظهور رقبای جدید در چارچوب رقابت نخبه‌گرایانه است. از سوی دیگر، رفتار سیاسی این احزاب، از جمله سرکوب اعتراضات و نادیده گرفتن خواسته‌های مردمی، موجب شد مردم و قدرت به دو جبهه متضاد تبدیل شوند. این تقابل، مطابق نظریه موسکا، نشان‌دهنده شکست نخبگان سستی در پاسخگویی به مطالبات عمومی است. عقب‌نشینی روشنفکران از عرصه مبارزه و خالی شدن فضای نقد، به کاهش مشروعیت این احزاب انجامید. این فرآیند، واکنشی به فساد اداری و ناکارآمدی سیستم بود که نخبگان جدید (شامل روزنامه‌نگاران و فعالان مدنی) با استفاده از رسانه‌های مستقل آن را افشا کردند.

۳-۵. طبقات میانی جامعه و روشنفکران

جوامع تحصیل کرده نابرابری طبقاتی کمتری دارند یا آن را کاهش می‌دهند و الگویی سودمند ارائه می‌کنند؛ همان‌گونه که در چین و شرق آسیا دیده می‌شود. این جوامع فرهنگ را ابزاری برای کاهش فقر و ناعدالتی اجتماعی می‌دانند. نابرابری طبقاتی به تفاوت‌های اقتصادی و سبک زندگی بین طبقات اجتماعی اشاره دارد که ممکن است در کیفیت غذا، پوشش و رفاه نمود یابد. طبقات رایج در جامعه شامل ثروتمند، متوسط و کارگر است (پ‌ؤدؤسیتینیک، ۲۰۰۷: ۱۸۶). واژه «طبقه اجتماعی» اغلب معادل «طبقه اقتصادی-اجتماعی» است که به گروهی با موقعیت اجتماعی، اقتصادی یا آموزشی مشابه اشاره دارد.

در ساختار طبقاتی عراق، گروه‌هایی مانند روشنفکران، کارمندان، بازرگانان خرد، سرمایه‌داران نوپا، بوروکرات‌ها، خانواده‌های ثروتمند، دانشگاهیان، دیپلمات‌ها، افسران نظامی و رؤسای قبایل

حضور دارند. این طبقات حاصل یک اندیشه یا فرهنگ واحد نیستند بلکه نتیجه تحولاتی پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و تأثیر معاهده سایکس-پیکو هستند. این تغییرات به خانواده‌ها فرصت داد فرزندان‌شان را برای تحصیل به اروپا بفرستند و ایده‌های لیبرالیستی رشد یافت. در این میان، نخبگان و روشنفکران نقش مهمی در پایه‌ریزی نوگرایی سیاسی در کردستان عراق ایفا کردند. تضعیف ساختارهای قبیله‌ای و مذهبی و ایجاد مرزهای جدید، زمینه‌ساز پیدایش طبقات نوینی مانند روشنفکران و بوروکرات‌ها شد که با آموخته‌های غربی و رویکرد لیبرال، در پی جایگزینی گفتمان سنتی با مفاهیم مدرنی چون عدالت اجتماعی و کاهش نابرابری بودند.

بر اساس نظریه نخبه‌گرایی موسکا، هر جامعه تحت سلطه اقلیتی سازمان‌یافته است که با بازتولید خود قدرت را حفظ می‌کند. در این چارچوب، روشنفکران کُرد با بهره‌گیری از موقعیت آموزشی و اقتصادی، جایگاه نخبگان سنتی مانند رؤسای قبایل و روحانیون را تضعیف کردند. اعزام جوانان به اروپا برای تحصیل، علاوه بر انتقال دانش فنی، به گسترش ایده‌های سکولار و انتقادی نسبت به ساختارهای ناعادلانه انجامید (کاظمی، ۲۰۱۵). این روند، مطابق نظریه چرخش نخبگان پارتو، به جایگزینی تدریجی نخبگان قدیمی با گروه‌های جدیدی انجامید که خواستار تغییر در توزیع قدرت و منابع بودند. با این حال، تضاد میان نخبگان نوپا و ساختارهای سنتی، مانعی برای یکپارچه‌سازی نیروها شد. روشنفکران خواستار نهادهای مدرن و برابر بودند، در حالی که خاندان‌های ثروتمند و رهبران قبایل تلاش می‌کردند منافع خود را حفظ کنند. این تنش، مانند ساختار طبقاتی عراق، بیانگر ناتوانی در شکل‌گیری ایدئولوژی یکپارچه است، چرا که بخش‌هایی از جامعه همچنان به ساختارهای سنتی وابسته‌اند.

در اصل، طبقه میانی کهن‌ترین طبقه اجتماعی عراق بود و از ادغام گروه‌های ملیتی، فرهنگی، اقتصادی، فئودالی، نظامی و قبیله‌ای شکل گرفت. این طبقه ابتدا در برابر دولت عثمانی و سپس استعمار انگلیس و فرانسه ایستاد. رهبران مذهبی و سیاسی برای تأسیس نهادهای مدرن، جامعه را توسعه دادند. نخستین نشانه‌های روشنگری از مرحله مشروطیت (۱۹۰۸) آغاز و در دهه ۱۹۲۰ با ظهور جریان‌های ملی‌گرای پیشرو، حلقه‌های مارکسیستی و صنعتی انقلابی علیه انگلیسی‌ها گسترش یافت. قیام ملی ۱۹۲۰ و پیوند اقتصاد عراق با انگلیس در دهه ۱۹۳۰ زمینه رشد بیشتر را

فراهم کرد. طبقه میانی ابتدا به سرمایه‌گذاری پرداخت، سپس با بهبود مکانیسم‌های کاری، محصولات جدید تولید کرد و از نیازهای متنوع مردم بهره برد. این طبقه به‌عنوان هسته مرکزی در جامعه مدرن عراق عمل کرده و با توسعه جغرافیایی و تغییرات اجتماعی، زمینه ظهور طبقات جدید متناسب با جامعه چندملیتی عراق را فراهم ساخت.

در عراق، تنوع ملیت‌ها، ادیان و قبایل، ویژگی ایدئولوژیک طبقه میانی را شکل داد و این طبقه در تنش با گروه‌های حاشیه‌ای، به تمدن‌سازی ساختار عراقی‌ها کمک کرد؛ موضوعی متفاوت از کشورهای با ملت و دین واحد. بررسی این طبقه نیازمند توجه به نقش دولت عثمانی است که با قدرت و نفوذ منطقه‌ای، الگویی جهانی ارائه می‌داد. استانبول مرکز رشد سیاسی و فکری بود، اما با اشغال عراق توسط انگلیس و سقوط عثمانی، گروه‌های جدید اجتماعی و سیاسی، به‌ویژه در جنوب، شکل گرفتند و در ساختار نواستعماری انگلیس جای گرفتند (Batatu, 1978: 74-76). شکل‌گیری طبقه میانی و نقش آن در نوگرایی سیاسی، با نظریه «گردش نخبگان» پارتو تطابق دارد. او بر جایگزینی نخبگان قدیم با گروه‌های نوظهور تأکید می‌کرد. در این زمینه، استعمار و فروپاشی عثمانی محرک اصلی این تغییر بود. این روند با نظریه موسکا نیز همخوانی دارد که سلطه «اقلیت سازمان‌یافته» را برجسته می‌کند. رهبران مذهبی و سیاسی عراق با تکیه بر منابع فرهنگی و اقتصادی، به عنوان هسته جامعه ظاهر شدند و مکانیسم‌های قدرت را در مسیر پیشرفت اجتماعی بازتعریف کردند.

نقش روشنفکران مارکسیست و ملی‌گرا در دهه ۱۹۲۰ نشان می‌دهد که نخبگان فکری با بهره‌گیری از ایدئولوژی‌های نوین، جامعه را به سوی انقلاب ضداستعماری سوق دادند. این روند با دیدگاه رابرت میشلز درباره «قانون آهنین الیگارشی» همخوان است (Michels, 1911: 18). در عراق، نخبگان نه تنها علیه استعمار، بلکه در برابر ساختارهای قبیله‌ای و فئودالی نیز ایستادند. تفاوت‌های اجتماعی عراق چالشی برای نخبگان میانی بود، اما به گفته آنتونی اسمیت، این تنوع به شکل‌گیری «تمدن ترکیبی» و انسجام فرهنگی انجامید (Smith, 1986: 121). در اقلیم کردستان، روشنفکران کُرد با تأکید بر هویت ملی و مبارزه ضداستعماری، پایه‌های ناسیونالیسم کُردی را پی‌ریزی کردند. قیام شیخ محمود برزنجی نمونه‌ای از تلاش برای خودمختاری بود (McDowall, 2004: 86).

ملت کُرد با تکیه بر حس ملی‌گرایی و طبقه متوسط جامعه کُردی (شامل کشاورزان، فرهنگیان، دانشجویان و غیره) در جبهه انقلاب متحد شدند تا در برابر یکپارچه‌سازی و بیداری ملی کُردها در چارچوب سیاست عربی و شووینیسیم مقاومت کنند. پس از عقب‌نشینی عبدالکریم قاسم از وعده‌هایش، طبقه متوسط به موتور محرک مبارزه انقلابی بزرگ ملی کُردها در انقلاب سپتامبر تبدیل شد. این تحول نشان می‌دهد که نخبگان جدید، به ویژه تحصیلکردگان و متخصصان، با تکیه بر سرمایه فرهنگی و اقتصادی خود، نقش کلیدی در بسیج توده‌ها برای مقابله با سیاست‌های حذف هویت کُردی ایفا کردند.

پس از آزادسازی عراق در ۲۰۰۳، توسعه بخش خصوصی، گسترش فرصت‌های شغلی و رشد اقتصادی باعث استقلال نسبی بازار و اقتصاد محلی شد، اما نبود نهادهای سیاسی شفاف و فساد ساختاری مانع از نفوذ طبقه متوسط به عنوان «نخبه پایدار» در ساختار قدرت شد. با وجود افزایش تعداد دانشگاه‌ها پس از ۱۹۹۱، نابرابری در توزیع منابع و فرصت‌های شغلی باعث شد بسیاری از تحصیل‌کردگان به حاشیه رانده شوند یا مجبور به مهاجرت شوند. این پدیده نظریه بورديو را تأیید می‌کند که سرمایه فرهنگی تنها زمانی به قدرت تبدیل می‌شود که با سرمایه اقتصادی و اجتماعی پیوند بخورد.

سیاست‌های رفاهی و قوانینی همچون قانون بازنشستگی و گسترش بیمه‌های اجتماعی، طبقه جدیدی ایجاد کرد، اما نتوانست هویت این طبقه را به عنوان بازیگری مستقل در عرصه سیاسی تثبیت کند. پروژه‌های اقتصادی کلان مانند استخراج نفت و کارخانه‌ها، نوآوری اقتصادی را به قدرت نخبگان جدید بدل کرده است، اما تمرکز این پروژه‌ها در دست گروه‌های خاص و عدم شفافیت در توزیع درآمدها باعث تشدید شکاف طبقاتی شد. جهانی شدن با تسهیل مهاجرت و دسترسی به آموزش عالی، به نخبگان کُرد اجازه داده تا نقش واسطه بین سنت و مدرنیته ایفا کنند. با این حال، گاهی این ارتباطات جهانی به تقلید سطحی از الگوهای غربی منجر شده است، مانند گسترش بیمارستان‌های خصوصی که فرصت‌های شغلی ایجاد کرده‌اند، اما نبود سیستم بیمه همگانی دسترسی طبقات فرودست را محدود کرده است. چالش اصلی نبود دموکراسی مشارکتی و شفافیت اقتصادی است که مانع از تبدیل طبقه متوسط به نیروی پیشرو در نوسازی سیاسی شده است. برای خروج از بحران، تقویت نهادهای مدنی و مشارکت نخبگان در تصمیم‌گیری و ایجاد

مکانیسم‌های شفاف برای توزیع منابع اقتصادی ضروری است. در غیر این صورت، طبقه متوسط کردستان همچنان در میانه راه، بین آرمان‌های مدرنیته و واقعیت‌های سنتی معلق خواهد ماند.

۵-۴. نخبگان، روشنفکران و سکولاریسم در جامعه کردی

سکولاریسم از آغاز قرن بیستم یکی از مناقشه‌برانگیزترین مفاهیم در جوامع اسلامی بوده و تقابل آن با اسلام به یک دوگانه رایج تبدیل شده است. جامعه کردی در ابتدا در این زمینه پیشگام نبود، اما با ورود ایده‌های مدرن اروپایی مانند سکولاریسم، دموکراسی و ناسیونالیسم به استانبول، روشنفکران کرد نیز تحت تأثیر قرار گرفتند. تبلیغات نژادپرستانه ترکیه و این تحولات موجب شد نخبگان کرد مشروعیت دولت عثمانی را زیر سؤال ببرند.

نخستین گروه کردی با نام «جمعیت همکاری و پیشرفت کرد» در سال ۱۹۰۸ شکل گرفت. اعضای آن که اغلب فرزندان رهبران قبایل و روشنفکران بودند، اصول اسلام و ناسیونالیسم را تلفیق کرده بودند. آنان نامه‌ای به سفیر بریتانیا در استانبول نوشتند و خواستار حمایت برای تحقق اهدافشان شدند، هرچند در آن زمان بیشتر امید به فرانسه داشتند، زیرا تحت تأثیر انقلاب فرانسه و مفاهیم آزادی، برابری و برادری بودند. در ۹ اوت ۱۹۱۲، گروهی از دانشجویان کرد در استانبول «جمعیت هیوا کردی» را تأسیس کردند. خانواده جمال پاشا نقش مهمی در شکل‌گیری این گروه و بیداری ملی‌گرایی کردی ایفا کرد. در کردستان عراق نیز حزب هیوادر سال ۱۹۳۹ با حضور شخصیت‌های قبیله‌ای و روشنفکران سکولار به رهبری رفیق حلمی که تمایلات طرفدار بریتانیا داشت، تأسیس شد (ک‌وچیرا، ۲۰۰۴: ۱۷۱).

عوامل متعددی موجب گرایش ایدئولوژی احزاب و سازمان‌های کردی از لیبرالیسم به چپ شدند، از جمله وقوع جنگ جهانی دوم، شکست نازیسم، ظهور اتحاد جماهیر شوروی به عنوان ابرقدرتی تأثیرگذار با حکومتی کمونیستی بر کارگران و زحمتکشان، نزدیکی جغرافیایی شوروی به کردستان و حمایت آن از نیروهای دموکراتیک. تفکرات چپ در مه‌باد کردستان ایران در ۱۹۴۵ پدیدار شد و تأسیس «حزب دموکرات کردستان»^۱ در عراق در ۱۶ اوت ۱۹۴۶ با مفاهیم مارکسیستی

1 Djemal Pasha

2 Hiwa Party

3 Kurdistan Democratic Party

و سوسیالیستی در شعارهای بنیانگذارانش، که اغلب چپ‌گرا بودند، نمود یافت. این روند، به‌ویژه پس از پیروزی شوروی در ۱۹۴۵ و تأسیس جمهوری مهاباد در ۱۹۴۶ با حمایت شوروی، در تقابل با دوره پیشین بود که ناسیونالیست‌های لیبرال به استعمارگران غربی تکیه داشتند (بطاطو، ۲۰۱۳: ۸۳). همچنین، نقش حزب کمونیست عراق و شاخه‌گردی‌اش در ترویج مارکسیسم-لنینیسم و تقابل با اسلام و نهادهای سنتی چون شیوخ و ملاها چشمگیر بود. در نتیجه، سکولاریسم تبلیغ شده از سوی احزاب چپ با اسلام‌گرایان تندرو درگیر شد.

بر اساس نظریه‌های نخبه‌گرایی، نخبگان فکری و سیاسی عامل تغییرات ساختاری در جوامع هستند. در کردستان، روشنفکران و رهبران احزاب با استفاده از ایدئولوژی‌های مدرن مانند ناسیونالیسم، سکولاریسم و مارکسیسم، در پی جایگزینی ساختارهای قبیله‌ای و مذهبی با بنیان‌های هویتی و سیاسی جدید بودند. برای مثال، جمعیت هیوا با ترکیب اسلام و ناسیونالیسم، تلاشی برای ایجاد گفتگویی میان سنت و مدرنیته بود. این روند با تأثیر از تحولات جهانی مانند انقلاب فرانسه و ظهور شوروی شدت گرفت. نخبگان‌گرد با درک ضعف ساختارهای سنتی در برابر استعمار، به ایدئولوژی‌های رادیکال چپ‌گرایش پیدا کردند. حمایت شوروی از گروه‌های‌گرد، زمینه‌ساز نهادینه‌سازی مارکسیسم-لنینیسم شد. حزب دموکرات کردستان عراق و جمهوری مهاباد نمونه‌هایی از این‌گرایش هستند که در آن‌ها نخبگان با ایدئولوژی جدید با استعمار غرب و اسلام سنتی مقابله کردند. این وضعیت بازتاب نظریه «چرخش نخبگان» پارتو است (Pareto, 1935: 248). با این حال، تضاد میان سکولاریسم چپ‌گرا و اسلام‌گرایی نشان می‌دهد که نخبگان نتوانستند جامعه را کاملاً از ساختارهای سنتی جدا کنند؛ موضوعی که با نظر موسکا درباره محدودیت‌های نخبگان در یکپارچه‌سازی اجتماعی هماهنگ است.

حزب دموکرات کردستان که حزبی ناسیونالیست با‌گرایش چپ است، به دلیل پیشینه بنیان‌گذارانش مانند حمزه عبدالله (کمونیست) و ابراهیم احمد (چپ‌گرا) شکل گرفت (نیز، ۱۹۹۶: ۳۹). این حزب از ابتدا تاکنون با پیوستن رهبران چپ‌گرا همراه بوده است. حزب دیگر، اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، حاصل اتحاد سه جریان بود: کومله مارکسیست-لنینیست کردستان، جنبش سوسیالیستی کردستان و شخصیت‌های فردی محافظه‌کار و تحصیل‌کرده که به

طالبانی پیوستند (ج‌هلال، ۲۰۲۱: ۷۴-۷۲). نخبه‌گرایی با نقش طالبانی و احمد که ایدئولوژی‌های جهانی را با ساختار عشیره‌ای تطبیق دادند، نمایان است. این تطبیق، تلاشی برای بومی‌سازی ایدئولوژی‌ها بود (McDowall, 2004: 56). تشکیل کومه نشان می‌دهد نخبگان سیاسی کُرد با ایجاد شبکه‌های مخفی و رسانه‌ای، پایه‌های نوسازی را تقویت کردند.

اگرچه اندیشه‌های اسلامی بخشی از جامعه کُرد را تحت تأثیر قرار داده، قدرت حاکم در کردستان عراق عمدتاً سکولار و مبتنی بر سازش است. احزاب سکولار کُرد (ناسیونالیست، چپ، سوسیالیست و مارکسیست) پس از به قدرت رسیدن در ۱۹۹۲، نقش کمرنگی در تثبیت سکولاریسم ایفا کردند. حزب دموکرات کردستان و اتحادیه میهنی در تقابل با اسلامگرایان، هویت حکومت اقلیم را بر پایه ناسیونالیسم کُردی سکولار تعریف کردند. شکست نسبی سکولاریسم پس از ۱۹۹۲، ناشی از تضاد منافع نخبگان بود. رهبران سیاسی برای حفظ قدرت، ناچار به سازش با ساختارهای سنتی و اسلامگرایان شدند. این امر نشان می‌دهد نخبگان سیاسی گاهی ترجیح می‌دهند به جای پیشبرد نوسازی رادیکال، با گروه‌های سنتی همزیستی کنند تا ثبات سیستم را حفظ نمایند. جریان سکولاریسم در اقلیم کردستان از طریق رسانه‌ها، محافل فرهنگی مانند اتحادیه نویسندگان و پارلمان تقویت شد. تصویب قانون ممنوعیت چندهمسری در ۲۰۰۸ از جمله این تلاش‌ها بود که با اعتراض اسلامگرایان روبرو شد. این اقدامات نشان می‌دهد روشنفکران غیرحکومتی با بهره‌گیری از ابزارهای نهادی برای پیشبرد سکولاریسم نقش مهمی ایفا کرده‌اند، اگرچه با مقاومت روبرو بودند (Pareto, 1935: 154).

نتیجه‌گیری

با نگاهی جامع به تحولات تاریخی، اجتماعی و سیاسی اقلیم کردستان عراق، می‌توان دریافت که روشنفکران و الیت فکری نقش بنیادینی در گذار جامعه کُردی به سوی مدرنیته سیاسی ایفا کرده‌اند. این نخبگان، که در بزنگاه‌های تاریخی چون دوره پس از سقوط امپراطوری عثمانی، شکل‌گیری دولت عراق، قیام‌های ملی‌گرایانه و دوران خودمختاری پس از ۱۹۹۱ فعال بودند، توانسته‌اند با تکیه بر ظرفیت‌های فرهنگی، ادبی، آکادمیک و رسانه‌ای، گفتمان‌هایی تازه حول مفاهیم حقوق بشر، دموکراسی، سکولاریسم و عدالت اجتماعی خلق کنند. در شرایطی که نهادهای دولتی

مدرن یا وجود نداشتند یا درگیر فساد و ناکارآمدی بودند، این روشنفکران به عنوان نخبگان ارگانیک، به تعبیر گرامشی، توانستند با تولید معنا، خلق روایت‌های بدیل و بسیج فکری جامعه، هژمونی قدرت را به چالش بکشند. ادبیات کردی، به‌ویژه شعر و داستان کوتاه، همواره بستر اصلی این کنشگری بوده و توانسته است گفتمان مقاومت، هویت ملی و عدالت‌خواهی را به مردم منتقل سازد. ظهور جنبش‌هایی همچون گروه ادبی روانگه و جریان‌های نوگرای پس از آن، نشان داد که نوسازی سیاسی در اقلیم کردستان نه صرفاً یک پروژه حکومتی، بلکه روندی اجتماعی و از پایین است که از طریق خلاقیت‌های فرهنگی و نقد قدرت نهادینه می‌شود. همچنین مشارکت روشنفکران زن در این فرآیند، گفتمان برابری جنسیتی را به یکی از محورهای مهم نوگرایی بدل کرد. بنابراین، نقش نخبگان فکری در کردستان عراق نه تنها در ایجاد تغییر، بلکه در تداوم پویایی سیاسی، اصلاحات نهادی و ارتقاء آگاهی جمعی مردم ریشه دارد. این کنشگری پایدار، زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه‌ای متکثر، دموکراتیک و رو به توسعه بوده است و آینده تحولات سیاسی اقلیم، وابسته به تداوم نقش‌آفرینی انتقادی و مستقل این گروه است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

- خهزندها، مارف. (۲۰۱۰). مئژووی ئهدهبی کوردی. بهرگی پئنجهم، چاپی یه کهم، دهزگای ئاراس، ههولئ، ۱۶-۴۶.
- سلئمان، شهمنئران. (۲۰۱۱). پووبه پوو له گهئ له تیف ههئمهتدا. چاپی یه کهم، دهزگای ئاراس، ۳۶ و ۵۰.
- بهرزنجی، عهلی تاهیر. (۲۰۰۹). کاریگه ریی پوانگه له نئوئکردنهوهی شیعری کوردیدا. چاپی یه کهم، چاپخانهی ش فان، سلئمانی، ۷۸-۹۰.
- قهره داغی، فوئاد. (۲۰۱۳). پوانگه و مئژوویهک له ململانئیی ئهدهبی و سیاسییه نووهبهک ئه دیب و نووسه ری کوردی. گؤفاری گهلاوئژی نئو، ژماره (۵۴)، ۹۹-۱۰۶.
- حسه ن، شادیه و کههریم، شادیه. (۲۰۰۶). ژن و هؤشیاری سیاسی. پئکخراوی سابات، ۵۶.
- قانع، مهريوان وریا. (۲۰۱۰). له نئوان مؤدئرنئت هؤ ئیسلامی سیاسی دا. گؤفاری پوهه نند، له بئلاو کراوه کانی نئوهندی پوهه نند بؤ لئیکؤلئین هوهی کوردی، ژماره (۲) وهرزی (۲)، ۲۰.
- مهلا بهختیار. (۲۰۲۲). دیموکراسی و چهپ گلان و راسان. ۲۹۵.
- حهیده ری، سالح (۲۰۱۹). کؤمه له وتارئکی بئلاو نه کراوه. وهرگ ئیرانی عوبئد سالح، چه ۱، ههولئ، چاپخانهی رۆژهه لات، ۲۵۱.
- ج هلال، ئیبراهیم. (۲۰۲۱). باشوری کوردستان و شؤرشی ئهیلوول بنیاتنان و هه لات هکاندن ۱۹۶۱-۱۹۷۵. چاپی چوارهم، ۷۲-۷۴.
- فههه، هاوړئ. (۲۰۰۱). تهواوی نوسین هکانی فههه. وهرگ ئیرانی جلال دهباغ، بئلاو کراوهی حزبی شوعی عئراق، ۱۱۲. شؤرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مست هفا، نهوشیروان. (۱۹۹۷). په نه هکانی هکتیری دهشک ئنن. دیوی ناوهوهی روداوه کانی کوردستانی عئراق، ۱۹۷۹-۱۹۸۳، ۹۷-۹۸.
- پؤدؤسیتینیک، فه. (۲۰۰۷). فهلسه فهی مارکسیزم، وهرگ ئیرانی ج هلال دهباغ. به پوهه ب هرای هتی خان هی وهرگ ئیران، چاپخانهی ش فان، ۱۸۶.
- کورد له سهدهی نؤزدهه بیسته مدا. وهرگ ئیرانی هم کههریم عارف، چاپخانهی ش فان، سلئمانی، ۱۷۱.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۵). نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب. تهران، قومس، چاپ سوم.
- ایوزن، مارک. (۱۳۸۳). نخبه گرایی، محمود شهایی، فرهنگ اندیشه. سال سوم، شماره دهم، ص ۱۲.

- بینش، محمد وحید. (۱۴۰۳). مؤلفه های ثبات سیاسی در جوامع توسعه نیافته. مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۲، ۲۴-۲.
- پوراحمدی میدی، حسین و سعیدی، روح‌الامین (۱۳۹۰). رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکردی گرامشینیستی. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۷(۲۸)، ۱۸۰-۱۴۳.
- مهارتی، یعقوب و انتظاریان، ناهید. (۱۴۰۲). معرفی و ارزیابی نظریه انتشار نوآوری راجرز. زیست‌بوم نوآوری، ۳(۱)، ۶۶-۴۵.
- میخلز، رابرت. (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی احزاب سیاسی. احمد نقیب زاده، تهران، قومس، چاپ دوم.
- بطاطو، حنا. (۲۰۱۳). العراق - الشیوعین و البعثیون و الطباط الاحرار. ۸۳.
- الحیدری، صالح. (۲۰۰۴). مختارات من مذكرات. السلیمانی، ۵، ۳۰.
- الطائی، مؤید شاکر کاظم. (۲۰۱۳). الحزب الشیوعی العیراقی ۱۹۳۵ - ۱۹۴۹. دمشق، ۱۶۴.
- الشیخ، سعد شهاب احمد. (۲۰۲۳). النخبة السیاسیة وادارة التنوع المجتمعی فی العراق بعد عام ۲۰۰۳. مجلة المعهد، ۶۲۴-۶۰۹.
- علاوی، جبار. (۲۰۱۵). الاتصال السیاسی. عمان، دار المجد، ۱۲۵-۱۳۰.
- نیز، جمال. (۱۹۹۶). حول المشکلة الکردیة، منشورات الاتحاد القومی الطلبة الاکراد فی اوربا. ۳۹.
- Batatu, H. (1978). *The old social classes and the revolutionary movements of Iraq*. Princeton University Press.
- Bottomore, T. B. (1966). *Elites and society*. Penguin Books.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In J. G. Richardson (Ed.), *Handbook of theory and research for the sociology of education* (pp. 241-258). Greenwood Press.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the prison notebooks* (Q. Hoare & G. Nowell-Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.
- Gunter, M. M. (2010). *Historical dictionary of the Kurds* (2nd ed.). Scarecrow Press.
- Marsh, D., & Stoker, G. (Eds.). (2010). *Theory and methods in political science* (3rd ed.). Palgrave Macmillan.
- McDowall, D. (2004). *A modern history of the Kurds* (3rd ed.). I.B. Tauris.
- Michels, R. (1911). *Political parties: A sociological study of the oligarchical tendencies of modern democracy* (E. Paul & C. Paul, Trans.). Free Press.
- Mills, C. W. (1956). *The power elite*. Oxford University Press.

- Mosca, G. (1939). *The ruling class* (H. D. Kahn, Ed. & Trans.). McGraw-Hill.
- Pareto, V. (1935). *The mind and society* (A. Livingston, Ed.; A. Bongiorno & A. Livingston, Trans.). Harcourt, Brace.
- Poulantzas, N. (1978). *State, power, socialism* (P. Camiller, Trans.). Verso.
- Robinson, W. I. (2004). *A theory of global capitalism: Production, class, and state in a transnational world*. Johns Hopkins University Press.
- Schumpeter, J. A. (1942). *Capitalism, socialism and democracy*. Harper & Brothers.
- Smith, A. D. (1986). *The ethnic origins of nations*. Blackwell.
- Weber, M. (2012). *The theory of social and economic organization* (T. Parsons, Ed.). Martino Fine Books. (Original work published 1947)

